

ابن العریف

محاسن المجالس

ترجمه‌ی فارسی، مقدمه و توضیحات از:

محمد جعفر معین فرد (معین)



انتشارات ناهار

سرشناسه	: ابن عریف، احمد بن محمد، ۴۸۱-۵۳۶ ق.
عنوان قراردادی	: محاسن المجالس. فارسی
عنوان و نام پدیدآور	: محاسن المجالس/ابن العریف؛ ترجمه ی فارسی، مقدمه و توضیحات از محمد جعفر معین فر (معین).
مشخصات نشر	: تهران: نیلوفر، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	: ۱۲۶ ص. ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۴۴۸-۷۵۳-۸
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: اخلاق عرفانی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴.
موضوع	: Mystical ethics--Early works to 20th century*
شناسه افزوده	: معین فر، محمد جعفر، ۱۳۱۳- مترجم
شناسه افزوده	: Moinfar, Mohammad Djfar:
رده بندی: گره	: ۱۳۹۷ م ۳۰۴۳ الف/۲ BP۲۸۹
رده بند - یو یو	: ۲۹۷/۸۴
شماره کتاب سی ملی	: ۵۲۳۷۶۳۹



انتشارات بهان

خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، تلفن: ۶۶۴۶۱۱۱۷

ابن العریف

محاسن المجالس

ترجمه محمد جعفر معین فر (معین)

حروفچین: حمید سنجیان

چاپ اول: پاییز ۱۳۹۷

چاپ دیبا

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

همه حقوق محفوظ است

فروش اینترنتی: www.behanbook.ir

فهرست

۷	مقدمه و ترجمه فارسی
۲۳	منابع
۲۷	محاسن المجالس، «مقدمه»
۲۹	محاسن المجالس، متن
۲۹	یک: معرفت
۳۱	دو: اراده
۳۵	سه: زهد
۳۹	چهار: توکل
۴۳	پنج: صبر
۴۷	شش: حزن
۴۹	هفت: خوف
۵۳	هشت: رجاء
۵۹	نه: شکر
۶۵	ده: محبت
۷۳	یازده: شوق
۷۷	دوازده: ؟
۸۱	سیزده: اراده و توبه
۸۷	بیست کرامت در دنیا

۹۹	 بیست کرامت در آخرت
۱۰۱	 «پایان»
۱۰۵	 تکمله، در یکی از نسخ
۱۰۷	 اعلام
۱۰۷	 ۱. آیات قرآن مجید
۱۱۹	 ۲. احادیث نبوی
۱۱۹	 ۳. اشخاص
۱۲۳	 ۴. طریف و سلسله‌ها
۱۲۳	 ۵. مکالمات
۱۲۵	 ۶. کتب

مقدمه‌ی مترجم فارسی

یا هو

مؤلف این اثر بی‌نظیر در عارفان و سلوک رهروان طریقت، به زبان عربی، محاسن المجالس، که ترجمه‌ی فارسی آن با حواشی و توضیحاتی چند تقدیم می‌گردد، عارفی است که انقدر از اقصای نقاط سرزمین اسلام، آندلس، اسپانیای مسلمان، در دیوان شکوفایی و عظمت آن: ابوالعباس احمد بن محمد بن موسی بن عبدالمالک، ابن العریف^۱ نسبت او به قبیله‌ی صناهجه است که شایسته‌ای است، از

۱. اسلام‌شناس اسپانیایی، میگل آسن پالاسیوس (Miguel Asin Palacios) محاسن المجالس را با ترجمه‌ی فرانسه آن توسط ف. کاوالرا (F. Cavallera) بر مبنای ترجمه‌ی اسپانیایی آن که از اوست، با مقدمه‌ای مبسوط و توضیحات فراوان و تحلیل ذی‌قیمت آن، در سال ۱۹۳۳ میلادی انتشار داده است. مفصل‌ترین شرح حال ابن العریف، متکی بر منابع فراوان در آن مقدمه ارائه داده شده است که آنچه ما آورده‌ایم، بالاخص، بر مبنای آنست. از زمره شرح حال‌های کوتاه اما مفید، فی‌المثل، نوشته‌ی ابن خلکان در وفیات الاعیان، ج. ۲، ص. ۱۶۸-۱۷۰، به زبان عربی، مقاله‌ی آ. فُر (A. Faure) در

طوایف عرب حِمیار در سرزمین مغرب. اصلیت پدرش از طَنْجَه است که در زمانی که این شهر پایتخت یکی از کشورهای طوایف عرب تحت سلطه‌ی خانواده معن بن صباحی بود، یعنی از سال ۴۳۳ هجری تا سال ۴۸۴ هجری، در قصبه‌ی المریه، شغل «حراست شبانه» داشت و از این رو ملقب به العریف گشته بود. در این قصبه است که ابن العریف، بنا بر قول ابن خلّکان، روز دوشنبه دَوّم جمادی‌الاولی سال ۴۸۱ هجری، پا به عرصه‌ی وجود گذاشت. پدرش، عدّت گرفتاری‌های مالی، او را، در دوران کودکی، به شاگردی بافنده‌ی سیرد که فنّ خویش بدو بیاموزد. اما او، از همان ایّام طفولیت، از هر کاری جز کتاب‌خوانی و مطالعه و تحقیقات قرآنی تنفر داشت. چونان که پدرش، سرانجام پس از اکراه و خصومت بسیار، او را آزادداشت. چنین شد که او، با پشتکار و علاقه‌اش به تحصیل علوم، در عنوان جوانی، عالمی گشت بی‌نظیر. در المریه، ابن العریف علوم قرآنی و حدیث را در محضر معلّمین و مدرّسین آنجا فرا گرفت. علاقه‌ی او نیز به کتب ادبی و فلسفی مدیون آشنایش با کتاب *الفصوص فی اللّغات* و *الاخبار* است که جُنْگی است از آثار نظم و نثر با توضیحات ادبی و استری، که ساعد بن ابوالعلاء الربعی برای خلیفه المنصور تألیف کرده است.^۱

→ دایرة‌المعارف اسلام (Encyclopédie de L'Islam)، ج ۴، ص ۷۳۴-۷۳۵، به زبان فرانسه، و مقاله‌ی حسین لاشی در دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۲۸۶-۲۸۷، به زبان فارسی، قابل ذکرند. شرح حال مختصر ابن العریف که جامی در نفعات‌الانس، ص ۵۳۰-۵۳۱، آورده است، نمونه‌ای است از شرح حال‌های موجز و مملو از تمجید و تحمید که در تذکرها و کتب مختلف آمده است.

۱. صاعد بن ابوالعلاء الربعی البغدادی، متوفی در سال ۴۱۷ در صقلیه (Sicille)، →

ابن العریف، بسیار زود، در المریه، سراگوس (Saragos) و ولانس (Valence) که چند صباحی در آنجا شغل محتسبی را نیز عهده‌دار بود، به معلّمی علوم ادبی مشغول گشت. خوشنویسی او را نیز متذکّر شده‌اند. اما قدرت ادبی و هنری و آشنایی او با علوم جاریه علّت شهرت او نیستند. بالاتر از القاب درخور او، چون فقیه و حدیث‌شناس، قاری قرآن و شاعر الهام‌یافته، شرح حال نویسان و صاحبان تذکره، آشنایی او را با عرفان و تقدّس خارق‌العاده و زهدش که را مشمول الطاف و کرامات الهی کرده است، قرار داده‌اند. در آن ایّام، شهر المریه، کانون اصلی تصوّف در آندلس، اسپانیای مسلمان، بود. نظرات عرفانی مکتب مسرّی از دو قرن پیش، از زمان مرگ بایه‌گذر آن در مراکز مختلف اسپانیای جنوبی، به‌خصوص در قرطبه (Cordoue) و پشینا (Pechina) — قصبه‌ای کوچک نزدیک المریه کنار رودخانه‌ای به همین نام —، محفوظ مانده بود. پیش‌تر از زمان ابن العریف، محمّد بن عیسی الویری، عارف و زاهدی سخت مورد توجّه خلق، در کوی و معابر شهر المریه، پیرامون وحدت روح با خدا به مفهوم غناش، موعظه و تبلیغ می‌کرد. در سرآغاز قرن ششم، در بحبوحه‌ی فساد و سلسله‌ی المراویه، المریه کانون و مرکز روحانی تمام صوفیان اسپانیا بود. در آنجاست که اوّلین و تنها فریاد و اعتراض همگانی بر ضدّ فقهای

«کتاب الفصوص فی اللّغات و الاخبار را برای منصور بن ابی عامر از امرای آندلس تألیف کرد که، بنا بر بعضی روایات، مورد پسندش قرار نگرفت. برای اطلاعات در خصوص او نگاه کنید، فی‌المثل، به ابن خلّکان، و فیات الاعیان، ج. ۲، ص. ۴۸۸-۴۸۹، دهخدا، لغت‌نامه، ج. ۱۰، ص. ۱۴۷۹۳-۱۴۷۹۴.

قشری قرطبه برخاست که فتویٰ به ارتداد غزالی داده و آثارش را کفرآمیز دانسته که به محض رسیدن به اسپانیا، در زمان حیات او، آنها را با فرمان سلطان یوسف بن تَشَفین، طعمه‌ی آتش می‌ساختند. فقهای المریه، تحت ریاست البرجی، فتوایی برای محکوم کردن عمل ابن حمدین، قاضی قرطبه که کتب غزالی را طعمه آتش نموده بود، صادر کردند. و این در حالی است که نه در مراکش و نه در فاس (Fès/Fes) و نه در قلعه‌ی بنو حَمَّاد، از طرف صوفیان طرفدار غزالی در دفاع از او، چنین شهادتی بروز نکرد و تنها به اعتراض‌های فردی بسنده کردند. در چنین محیط مساعد مذهبی بود که روح ابن البری، پرورش یافت. مع‌التأسف، معلّمان او را نمی‌شناسیم. شرح احوال نربستان او از تحصیلاتش در فقه و حدیث سخن گفته‌اند ولی در خصوص تربیت عرفانیش کوتاهی کرده و تنها متذکر روش عرفانی و طریقت او گشته‌اند و این که مریدان زیادی از نقاط مختلف اسپانیا به او پیوسته‌اند در بین آنان دو شاگرد هستند که بعدها به خاطر افکار عارفانه و تبلیغ نظامت و اخلاص و خویشتن‌مردی و آزار و اذیت بسیار قرار گرفتند. یکی از آنها، که در غرناطه (Grenade) به سر می‌برد، ابوبکر محمد بن حسین است که به علّت اصلیتش، جزیره‌ی میورقه (Majorque)، ملقب است به المیورقی. مردی حقوق‌دان و فقیه مکتب ظاهری سنی، که چند سالی در مکه‌ی معظمه اقامت کرده بود و سرانجام، همچون ابن العریف، پیوند امور دنیوی بگسست و به آغوش عرفان و تصوّف پیوست. شاگرد دیگر، ابوالحکم بن برّجان است که اصلیتش

افریقای شمالی بود و در اِشبلیه (Séville) به سر می‌برد. او متکلمی صوفی بود که زندگی عابدانه‌ای داشت. شرح حال نویسان، از زمره آثارش، به‌خصوص، تفسیر اسماء الهی و تفسیر قرآن مجید او را متذکر شده و گفته‌اند که درون‌بینی و تأویل حروف قرآنی به او اجازه‌ی پیش‌بینی آینده، میمون یا نامیمون، را می‌داده است. حرّان‌که، فی‌المثل، بازگیری بیت‌المقدس از صلیبیان توسط صرح‌الدّین ائوبی را در کتاب تفسیرش پیش‌بینی کرده بود. بعضی از تذکره‌نویسان نزدیکی این روش ابن برّجان را به ابن العریف یادآور شده‌اند. در حالی که در سر تاسر محاسن المجالس مطلقاً نشانه‌ای از چنین گرایشی مشاهده نمی‌گردد.

کثرت مریدان و شاگردان ابن العریف و وابستگی آنان بدو، احتمال، باعث ترس و وحشت سلطان المراوی، علی، جانشین یوسف بن تشعین، از او گشت که مبادا قبایمی را بر ضدّ تخت‌نشینیش ایجاد کند. در حالی که، به خلاف ابن برّجان، لیلی برای این ظنّ وجود ندارد. فی‌الواقع، همان‌طور که شعرانی در کتاب طبقات الکبریٰ متذکر می‌شود، ابن برّجان از طرف سلطان حاکم به اعدام شد، چرا که حدود صدوسی قصبه او را امام خود می‌شناختند. سرکشی مریدان بر ضدّ المراویه، کمی بعد از مرگ ابن العریف،

۱. ج. یک، ص. ۳۵، هنگامی که از سعایت حاسدین نسبت به بزرگان طریقت و فراهم ساختن قتل آنان سخن می‌گوید: «... و قتلوا الامام ابالقاسم بن قسی و ابن برّجان و الخولی و المرجانی مع کونهم ائمة يقتدی بهم. و قم الحساد علیهم، فشهدوا علیهم بالکفر. فلم یقتلوا. فعملوا علیهم الحيلة. و قالوا للسلطان ان البلاد قد خطبت لابن برّجان فی نحو مائة بلدة و ثلاثین. فارسل له من قتله و قتل جماعته.»

می تواند ظنّ مقامات حکومتی را توجیه کند. یک سال پس از مرگ ابن العریف، پیر صوفی ابوالقاسم بن قاسی، در ناحیه‌ی الغرب (Algarve)، جنوب پرتغال، نوعی چریک مذهبی را، متشکل از مریدان مکتبی، که کاملاً از نظرات ابن العریف پیروی می کردند، بنا نهاد و رباطی هم در اشبلیه (سویل Séville)، در کناره‌های اوقیانوس آتلانتیک بحرالاعظم (Athlantique)، بساخت و خود را امام بخواند و روزی‌هایی هم بر ضدّ حکومت المهاد به دست آورد و مدّت ده سال چون سلطانی قدرتمند بر آن نواحی حکومت کرد. چنین است که می توان به آن سی ترس سلطان علی را از ابن العریف، در ده سال قبل از آن، درک کرد. از درس‌ها و وعظ‌های او، در المریه و در سرزمین‌های اطراف آن، دلیل قاطعی برای این امر که باعث بدرفتاری سلطان با او باشد مباح نمی گردد و، همان طور که تذکره نویسان متذکّر شده اند، باعث این بدرفتاری، قاضی المریه، ابن الاسود، بوده است، به خاطر حسادت با ابن العریف و محبوبیت او پیش همگان. چنین است که ابن الاسود کتباً بر ضدّ ابن العریف اعلام جرم کرده و آن را به دربار مراکش ارسال می داد. لذا سلطان به حاکم المریه فرمان می دهد تا ابن العریف را به صومالی اعزام دارد. و نیز دو فرمان هم برای اعزام دو شاگرد او، ابوبکر البیورقی و ابن برّجان، صادر می کند. حاکم المریه، در اطاعت امر سلطان، فرمان داد تا ابن العریف را به مقصد سبتّه (Ceuta) در کشتی بنشانند. اما قاضی ابن الاسود بدین قانع نشد و به حاکم چنین القاء کرد که صلاح نیست ابن العریف را در کشتی آزاد گذاشت و باید پاهای او را

به غل و زنجیر بست. لذا حاکم به یکی از مأمورانش دستور داد تا به کشتی رفته چنین کند. گویند مأمور، دردناک و متعجب از این دستور، فریاد برآورد که خدایش بترساناد همچنان که او مرا ترساند! می‌نویسند وقتی این مأمور، پس از به غل و زنجیر کشیدن ابن العریف، در بازگشت به المریه، اسیر یک کشتی دشمن، شاید مسیحی، گشت. هنگامی که کشتی حامل ابن العریف به سبته رسید، فرساده‌ای از سوی سلطان با حکم آزادی او حضور پیدا کرد و از غل و زنجیرش رها ساخت. ابن العریف آزاد گشته فهمید که سلطان مایل نبوده است خود را شریک بی‌عدالتی بر ضد او کند. فی‌الواقع، صاحبان قدرت در المریه، با تنفر از محبوبیت ابن العریف، در بدرفتاری در گرفتاری او انحراف کرده بودند و این به خاطر سلطان خوش نیامده بود، چرا که به تقدس و عوای این عارف بزرگ آگاهی داشته است. ابن العریف بیان داشت که من نمی‌خواستم شناخته‌ی سلطان گردم. اما حالا که او مرا شناخته است، میل دارم او را ببینم. پس به طرف دربار مراکش راه افتاد. سلطان با احتیام فراوان او را پذیرفت و از او پرسید که چه می‌خواهد عطايش کند. ابن العریف گفت تنها این می‌خواهم که این آزادی را داشته باشم که به هر جا که می‌خواهم بروم. سلطان بلافاصله این آزادی را بدو تفویض کرد. اما این بی‌فایده بود، چرا که کمی بعد ابن العریف بیمار گشت و در مراکش جان به جان‌آفرین بسپرد. پیرامون پایان عمر او دو روایت است: به روایتی، مرگ او، به علت مسموم شدن و، به روایتی دیگر، مرگ طبیعی بوده است. بدین سان که قاضی المریه، پس از تجلیل و

پذیرش محترمانه‌ای ابن العریف توسط سلطان، نیرنگ زد و توسط عاملین خود بادمجانی زهرآلود بدو خوراند که موجب هلاک او، در مراکش، در سال ۵۶۳ هجری، گذشت. به خلاف این روایت، یکی از مریدان نزدیک ابن العریف، ابو عبدالله الغزال المری، معتقد است که مرگ استادش طبیعی بوده و پیش از اینکه به مراکش فرستاده شود در شهر سبتة اتفاق افتاده است. علی‌ای‌حال، جمله‌ی مذکور نویسان را عقیده بر این است که ابن العریف در مراکش به خاک سپرده شده است و قبرش همجوار مزار ابن برّجان است که او نیز پس از اصابه توسط سلطان، در آنجا فوت کرده است.

شهرت تقدس ابن العریف و مشکوک بودن مرگ او، چنان تأثیری در روح سلطان گذاشت که هنگامی که تشییع جنازه‌ی محترمانه‌ی او و عزای عمومی اعلام شد، از اینکه به سعایت قاضی المریه بر ضد ابن العریف گوش داده است، سخت اظهار پشیمانی نموده و دستور داد درباره‌ی عبث و فحش سعایت قاضی المریه تحقیق شود. تمام اطلاعات منتج بدین شدت و حدس و اراده‌ی زشت و سخیف این قاضی، ابن الاسود، باعث اتهام ابن العریف، به بند کشیدن و زهر دادن به او گشته است. لذا سلطان سرکش را بداد کرد که بر سر ابن الاسود همان آید که او بر سر ابن العریف آورده است. پس دستور داد که او را به زنجیر بسته به اقصی نقاط ناحیه‌ی سور، در جنوب مراکش، تبعید کردند و در همان جا کشته شد.

اگرچه پس از درگذشت ابن العریف، عارفان و سالکان فراوان به گفته‌ها و تعلیمات او اشاره کرده و بدانها اسناد داده‌اند، تنها تألیفی که

از او باقی مانده است کتاب *محاسن المجالس* است. کتابی در حجم کوچک ولی بزرگ و بی‌نظیر در تجزیه و تحلیل منازل سلوک، با کمک‌گیری از آیات قرآنی، احادیث نبوی، گفتار سالکان و نیز الهامات الهی و روحانی از خزاینی که حضرت باری تعالی بر او گشوده است. چهارچوب کتاب، با اختلافاتی اندک، همان است که خواجه عبدالله انصاری در اثر *ذی‌قیمتش*، کتاب *علل المقامات*، بر‌گزیده است. ابن العریف از این کتاب استفاده فراوان برده و گاهی مطالبی از آن را عیناً نقل کرده است.^۱ کتاب *محاسن المجالس* خودآموزی است - براساس آشنایی با اصول اساسی عرفان و طریقت و منازل آن با بیانی جذاب و دل‌نشین. از بین عارفان بزرگ که با احترام از ابن العریف یاد می‌کنند و به آثار و احوال او ارجاع می‌دهند شیخ اکبر محی‌الدین ابن عربی است. لذا، برای حسن ختام این مقال کوتاه، چند نمونه از آن نقل می‌شود:

- کتاب الوصایا^۲:

«(حکایه) تتضمن وصیة فی الثقة بالله بالضمن، حدثنی ابوالقاسم البجایی بمراکش، عن ابی عبدالله الغزالی الناری - الذی کان بالمریة من اقران ابی مدین - و ابی عبدالله الهواری بتنیس و

۱. این تأثیرپذیری آنچنان است که برای دست‌یابی به متنی منقح از کتاب *علل المقامات* خواجه عبدالله انصاری از کتاب *محاسن المجالس* ابن العریف بهره گرفته شده است. نگاه کنید به:

Bruno Half, "Le Mahāsin al-mağālīs d'Ibn al-ʿArīf et l'œuvre du soufi Hanbalite."

ابی یعزی و ابی شعیب الساریه و ابی الفضل الیشکری و ابی النجاء و
تلك الطبقة. قال ابو عبدالله الغزالي: كان يحضر مجلس شيخنا ابی
العباس بن العریف الصنهاجی رجل لا يتكلم و لا یسأل و لا یصحب
واحداً من الجماعة. فإذا فرغ الشيخ من الكلام خرج. فلا تراه قط الا
فی المجلس خاصة. فوقع فی نفسی منه شیء و وقعت منه علی هیئة.
و أبيت أن تعترف لا يشعر بی. فلما كان فی بعض سبک المدينة، إذ
بشخص قد انقض عليه من الهواء بر غیف فی یده. فناوله اياه و
انصرت. فجددته من خلفه، فقلت: السلام علیک! فعر فنی، فردّ
علی السلام. سألت من ذلك الشخص الذی ناوله الرغیف. فتوقف.
فلما علم منی ان ابنی دون أن يعرفنی قال لی: هُوَ مَلَكُ الرَّزَقِ،
حيث كنتُ من أرض ربّي. له لطف الله بی فی بدء امری و دخولی
هذا الطريق، كنتُ إذا فرست نفقتی و جئت بلا شیء، سقط علیّ من
الهواء بین یدی قدر ما اشتري به. احتاج اليه من القوت، فأنفق منه،
فإذا فرغ جاءنی فی مثل ذلك من عند الله. انی ما كنتُ اری شخصاً،
قال الله تعالى فی حقّ مريم بنتِ عمران: ثُمَّ دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا
الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّنِي لَكَ بِمَوْلَا هُوَ مِنْ عِنْدِ
اللّهِ.

«حكايتی است كه مضمونش سفارش به اعتماد داشتن به خداوند
است كه آن را، در مراکش، ابوالقاسم البجایی از ابو عبدالله الغزالي،
عارف بزرگ — كه، در المریه، از اقران ابو مدین و، در تنیس، از
اقران ابو عبدالله الهواری و ابو یعزی و ابو شعیب الساریه و ابوالفضل

الیشکری و ابو النجاء و دیگر بزرگان این طایفه بوده است — چنین نقل کرده است:

در مجلس شیخ ما، ابوالعباس بن العریف صنهاجی، مردی حضور پیدا می‌کرد که سخن نمی‌گفت و سؤال نمی‌کرد و همدم و هم صحبت هیچ فردی از جماعت نمی‌شد. به محض اینکه شیخ به سخن پایان می‌داد مجلس را ترک می‌کرد. او فقط در مجلس شیخ دید می‌شد. شوقی از او در من برانگیخته شد و هیبتی از او در من پدیدار گشت. بدینسان که خواستم با او آشنا شوم و از مکانش آگاه گردم. پس در شب گاهی، پس از پایان مجلس شیخ، او را، به طوری که متوجه نشود، دنبال کردم. هنگامی که به یکی از کوچه‌های شهر رسیدم، از آسمان شخصی براه فرود آمد با قطعه نانی در دست. آن را بدو داد و برفت. پس من آمدن او را عقب کشیدم و گفتم السَّلام علیک! مرا بشناخت و سلام را پاسخ داد از او پرسیدم این شخص که لقمه‌ی نان به تو داد کیست؟ سکوت کرد و پاسخ نداد. اما هنگامی که دانست که من تا از این آگاه نشوم نخواه رفت گفت: او فرشته‌ی رزق و روزی تقدیر کرده است، در هر جایی که در زمین او باشم، به من می‌رساند. و این لطف خدا به من است از بندگان و ورود من بدین طریقت. پیش از این، هر وقت نفقه‌ی من تمام می‌شد و بی‌چیز می‌ماندم، آنچه برای خرید قوت لازم است، از آسمان در برابر من فرود می‌آمد و من آن را مصرف می‌کردم. هر وقت آن به پایان می‌رسید، پروردگار همچنان به من می‌رساند ولی من کسی را نمی‌دیدم. چونان که خدای بزرگ در حقّ مریم دختر عمران فرمود:

... كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ...^۱ ... هر زمان که زکریا در محراب بر او وارد می‌شد، نزدیک او رزق و روزی می‌یافت. گفت ای مریم این از کجا به تو می‌رسد؟ گفت این از سوی خدا است...»

- فتوحات المکیة، الباب السابع و الثلاثون، فی معرفة الاقطاب العبریین و اسرارهم^۲:

«در من اسرار هم، ایضاً، علم الطبیاع و تألیفها و تحلیلها، و مافع العقاقیر. یلزم ذلك منها كشافاً. خرج شيخنا ابو عبدالله الغزّال، كان بالمریة، رحمه الله فی مال سلوکه، من مجلس شیخه ابی العباس بن العریف. و كان بن عریف اديب زمانه. فهو (ای ابو عبدالله الغزّال) بالأخرش، بطریق "صماء حیة" إذ رأى اعشاب ذلك المَرَج، کلّها تخاطبه بمنافعها. فتقول له شجرة أو النجم. "خذني! فأني أنفع لكذا، و أدفع من المضار كذا." حتى ذلّ به. و بقي حائراً من نداء كل شجرة منها، تحبباً له و تقرباً منه. فَرَجَعَ إلى النبیخ و عرّفه بذلك. فقال له الشيخ: "ما لهذا خدمتنا. أين كان منك الضار، النافع، حين

۱. برگزیده از آیه ۳۷، سوره آل عمران (۳): فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَ أُنَبِّئُهَا بِبَنِيٍّ حَسَنًا وَ كَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ، «پس پروردگارش او را به نیکویی پذیرفت و به نیکویی پرورش داد و زکریا را به سرپرستی بگماشت. هر زمان که زکریا در محراب بر او وارد می‌شد، نزدیک او رزق و روزی می‌یافت. گفت ای مریم این از کجا به تو می‌رسد؟ گفت این از سوی خدا است. به درستی که خدا هر که را بخواهد رزق و روزی بی‌شمار ببخشد.»

۲. چاپ بولاق، ج. یک، ص. ۲۲۸؛ چاپ عثمان یحیی، ج. ۳، ص. ۲۸۵.

قالت لك الأشجار: إنّها نافعة، ضارة؟" فقال: "يا سيدي! التوبة." فقال له الشيخ: "إنّ الله فتنك و اختبرك. فأني ما دلتك إلاّ على الله، لا على غيره. فمن صدق توبتك أن ترجع إلى ذلك الموضع، فلا تُكَلِّمَكَ تلك الاشجار التي كَلِّمْتَكَ، إن كنت صادقاً في توبتك." فرجع أبو عبدالله الغزال إلى الموضع، فما سمع شيئاً مما كان قد سمع.. فسجد لله شكراً. و رجع إلى الشيخ فعرفه. فقال الشيخ: الحمد لله الذي اختارك لنفسه، و لم يدفعك إلى كون، مثلك، من أكوانه، أَشْرَفُ... و هو، على الحقيقة، يَشْرَفُ بك." فانظر همته، رضى الله عنه!

«و از اسرار این نیز علم به طبایع است و گردآوری و تجزیه و تحلیل آنها و شناخت منافع گیاهان داروبخش که از طریق کشف بدان آگاهی رسیده‌اند. شیخ ابو عبدالله الغزال، رحمه الله، که، در دوران سلوکش در المریه بسر می‌برد، روزی از مجلس شیخ خویش، ابوالعباس بن العریف، که ادیب زمان خود بود، بیرون آمد. هنگامی که از مرغزارهای راه صمادحیه ندر می‌گذشت مشاهده کرد که گیاهان از منافع خویش با او سخن می‌رانند. چنانچه درختی یا گیاهی بی ساقه بدو می‌گوید: "مرا با خود بگیر، چرا که نازد، چیز را فایده می‌رسانم و فلان گزند را دفع می‌کنم." ابو عبدالله سخت مبهوت گشت و از ندای درختان، که دوستی او را می‌جویند و تقرب و نزدیکی بدو را، حیرت‌زده گشت. لذا به نزد شیخ بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. شیخ به او گفت: "این چه در خدمت ما است! کجا است گزندرسان و کجا است نافع پیش تو هنگامی که درختان

به تو می‌گویند که نافعند و گزندرسان؟" پاسخ داد: "ای سرور من، توبه!" پس شیخ بدو گفت: "در حقیقت پروردگار ترا در موضع آزمایش و تجربت قرار داد. چرا که من ترا تنها به سوی حضرت او هدایت کردم نه به غیر او. پس برای درست آزمایی توبهات به همان مکان بازگرد. اگر آن درختان که با تو سخن می‌گفتند دیگر کلامی با تو گویند همانا تو در توبهات صادقی." پس ابو عبدالله الغزال بدان مکان بازگشت. هیچ چیز از آنچه پیشتر شنیده بود نشنید. سجده شکر به درگاه خدا کرد و به سوی شیخ باز آمد و او را آگاه ساخت. شیخ بدو گفت: "بکر خدا که ترا برای خود برگزید و به مخلوقی همانند خودت، اگر آنکه د که توبه او بیالی در حالی که در حقیقت این حضرت او است ده بر تو بی‌بald." بنگر به همت او! خدایش بیاه زاد!

— فتوحات المکیة، الباب الحامس فی معرفة أسرار بسم الله الرحمن الرحیم و أسرار الفاتحة:

«... و لهذا قال أبو العباس ابن العریف: "العلماء ان و العرفاء بی... و العارفون بالهمم... والحق وراء ذلك كله... و الهمم للو... و إنما يتبين الحق عند اصمحلال الرسم."»

«... و چنین است که ابوالعباس ابن العریف گفت: "عالمان از من، عارفان در من... عارفان را به همت‌هاست... و حضرت حق و رای همه‌ی اینهاست... همت‌ها برای پیوندند... ولیک حضرت حق زمانی

دیده شود که رسم از میان برافتد^۱».

— فتوحات المکیة، الباب الثالث، فی تنزیل الحقّ تعالیٰ عما طیّ
الکلمات الّتی أطلقها علیه...^۲:

«و هو (أی حکم إفادة العقل من دونه) سارّ فی جمیع ما تعلّق به
علم العقل، الاّ علم تجرید التوحید خاصّة. فأنّه (أی علم تجرید
الترحید) یخالف سائر المعلومات من جمیع الوجوه، اذ لا مناسبة بین
الله تعالیٰ و بین خلقه ألّبتّه. وإن أطلقّت المناسبة یوماً ما علیه كما
أطلقها الإمام الزّیاد. الغزالی فی کتبه و غیره. فذلک من التکلف و
مرمی بعید عن السّفایة. و الا، فأیّ نسبة بین المحدثّ و القديم؟ أم
کیف یُشبه من لا یقبل المبدأ من یقبل المثل؟ هذا محال كما قال
ابوالعبّاس بن العریف الصّنهاجی فی محاسن المجالس الّتی تعزى
إلیه: "لیس بینّه (أی الحقّ) و بین العباد نسبٌ إلاّ العنایة، و لا سبب إلاّ
الحکم، و لا وقت غیر الأزل. و ما بقى ختم و تائیس".

«و آن (یعنی حکم افاده‌ی عقل برای غیر او) شامل آنچه تعلّق به
علم عقل دارد می‌شود جز به علم تجرید توحید^۱. چرا که
آن (یعنی علم تجرید توحید) از همه جهات با دیگر معلومات
متفاوت است. چون که هیچ مناسبتی بین خدای بزرگ و مخلوق او
نیست. و اگر این پیش می‌آید که از این مناسبت سخنی گفته شود،
نظیر آنچه ابوحامد غزالی در کتبش و دیگران به کار گرفته‌اند، فقط از

۱. نگاه کنید به ترجمه‌ی محاسن المجالس، فصل یک: معرفت.

۲. چاپ عثمان یحیی، ج. ۲، ص. ۹۱، چاپ بولاق، ج. ۱، ص. ۹۳.

روی تکلف است و فاصله‌گیری از حقایق. چرا که بین پدید آمده (محدث) و همیشه بوده (قدیم) چه نسبتی است؟ چگونه همتاناپذیر شبیه همتاپذیر تواند بود؟ چنین امری محال است! همان‌طور که ابوالعبّاس ابن العریف الصنهاجی در محاسن المجالس گفت: «بین او و بندگان نسبتی جز عنایت نیست؛ سببی جز فرمان نیست؛ وقتی جز ازل نیست. مابقی کوری است و نیرنگ‌سازی است»^۱.

من سائیان آن است که از سر عشق و ارادت با این کتاب بی‌نظیر، سراسر محاسن، سروکار دارم. آن را می‌خوانم و می‌خوانم و باز می‌خوانم و فایده‌ها می‌برم. از سر عشق و ارادت ترجمه‌ی فارسی آن را با نض حاتی چند خدمتتان تقدیم می‌دارم و آرزو می‌کنم که شما نیز از آن بهره‌رگیرید. دعا می‌کنم که عنایت ازلی شامل حال ما گردد که «پرویه‌ی عوام» رها کنیم و به «طریق خواص» قدم نهیم. انشاءالله!

یا علی!

آذر ۱۳۹۶

محمد جعفر مدینه‌نژاد (معین)